

# نقد نگاشت ترجمه های قرآنی (۵)

بخش دوم نقد و بررسی دو ترجمه قرآن  
برگزیده سال ۱۳۹۰

۳۱۷-۳۲۰

چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، در تلاش است دو ترجمه از قرآن را (ترجمه سید علی گرمارودی و حسین استادولی) که حائز رتبه اول کتاب سال ۱۳۹۰ شده اند؛ ضمن مقایسه، در بوته نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، با بیان آیاتی از سوره های قرآن هر دو ترجمه را مطابق با چاپ سوم ترجمه استادولی و چاپ دوم ترجمه گرمارودی، بیان کرده و سپس، دیدگاه خود را مطرح می سازد.

کلیدواژه ها: ترجمه قرآن، قرآن، کتاب سال ۱۳۹۰، سید علی گرمارودی، حسین استادولی، نقد ترجمه

Critique of Quranic Translations (5)  
Review of two Quranic Translations, Selected  
by Book Festival of the Year 2011 / Part II  
Muhammad Reza Safavi

**Abstract:** In the following article, the author is trying to compare and review two translations of the Quran (translated by Seyyed Ali Garmarudi and Hossein Ostadvli) that have won first prize in the book festival of 2011. In line with this goal, by selecting verses from Quranic chapters, the translations of the verses from the third edition of Ostadvli's work and the second edition of Garmaroodi's work are expressed, and then the author's viewpoints are given.

**Keyword:** Translation of the Quran, Quran, Book Festival of 2011, Seyed Ali Garmaroodi, Hossein Ostadvli, Translation Critique

مقالات نقدية للترجمات القرآنية (5)

نقد وتدقيق الترجمتين الفائزتين بجائزة كتاب العام ١٣٩٠. القسم الثاني  
السيد محمد رضا الصفوي

الخلاصة: يحاول الكاتب في المقال الحالي مقارنة ترجمتين من القرآن . ترجمة السيد علي الكرمارودي وحسين أستاذ ولي . الفائزتان بالمرتبة الأولى لجائزة كتاب العام ١٣٩٠ في الجمهورية الإسلامية في إيران، ومن ثمّ وضعهما في بوتقة النقد والتدقيق. وفي سياق هدفه هذا يذكر بعض الآيات من السور القرآنية كما وردت في هاتين الترجمتين طبقاً للطبعة الثالثة من ترجمة أستاذ ولي والطبعة الثانية من ترجمة الكرمارودي، ثمّ يبيّن رأيه في الموردين. المفردات الأساسية: ترجمة القرآن، القرآن، كتاب العام ١٣٩٠، السيد علي الكرمارودي، حسين أستاذ ولي، نقد الترجمة.

در مقاله پیشین به نقد و بررسی ترجمه های مزبور پرداخته شد و تا آیه ۱۳ از سوره بقره پیش رفت. اکنون در ادامه آن مقاله، ترجمه آیه ۱۴ تا آیه ۲۴ بررسی می شود.

### سوره بقره

آیه ۱۴: **وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ**

**گرامرودی:** و هرگاه با کسانی که ایمان آورده اند دیدار کنند، می گویند ایمان آورده ایم و چون با شیطان های خود تنها شوند، می گویند ما با شما ایم. ما تنها (مؤمنان را) ریشخند می کنیم.

**استادولی:** و چون با کسانی که ایمان آورده اند دیدار کنند، گویند: ما هم ایمان آوردیم و چون با شیطان های خود (سران کفر) خلوت کنند، می گویند بی تردید ما با شما ایم. جز این نیست که ما (مؤمنان را) ریشخند کننده ایم.

**بررسی:** هر دو ترجمه رساست و تفاوت معنایی هم ندارند و اشکال درخور ذکری هم در هیچ یک دیده نمی شود، ولی با توجه به نوع ترجمه های مزبور که در پاورقی مطالبی را عرضه می کنند، جای آن بود که درباره ناهمخوانی بدوی این آیه و آیه ۱۳ توضیحی داده می شد. در آیه ۱۳ آمده است:

**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ؛** و چون به آنان گفته شود: همان گونه که این مردم ایمان آورده اند ایمان آورید، گویند: آیا چنان که آن کم خردان ایمان آورده اند ایمان آوریم؟

این آیه بیان می کنند که گویند گانش نه تنها ایمان ندارند که هر کس آنان را به ایمان دعوت کند، از ایمان آوردن سرباز می زنند و اهل ایمان را کم خرد می شمردند، این در حالی است که آیه ۱۴ یاد می کند که همانان چون با اهل ایمان برخورد کنند، ابراز می دارند که ایمان آورده اند. مشکل آن است که بی گمان دعوت کننده باید از مؤمنان باشد؛ زیرا نه هیچ کافری، کافری را به اسلام دعوت می کند و نه هیچ منافقی چنین می کند. اینجاست که میان دو آیه نوعی تنافی دیده می شود. بجا بود که دو مترجم گرامی در پاورقی به حل آن اشاره ای می کردند.

به نظر نگارنده راه حقیقی برون رفت از این ایراد آن است که آیات ۸ تا ۲۰ سوره را درباره منافقان به شمار نیاوریم، بلکه ناظر به یهودیان و مانند آنها بدانیم. آنان به دروغ مدعی ایمان به خدا و آخرت بودند، ولی به پیامبر ایمان نمی آورند و مسلمانان را کم خرد می شمردند، اما در برخورد با مسلمانان ابراز می داشتند که محمد (ص) پیامبر است و مراد از ایمان در «**قَالُوا آمَنَّا**» ایمان به صداقت پیامبر در ادعای نبوت است، نه ایمان به آن حضرت؛ مانند ایمان در آیه ۷۶ سوره بقره و آیه ۱۱۹ آل عمران.

نکته: برخی از اهل لغت «خُلُو» را آن‌گاه که با حرف «الی» بیاید، با وقتی که با «مَع» یا حرف «باء» بیاید، متفاوت معنا می‌کنند. «خِلاَئِیه» را چنین معنا می‌کنند: «به سوی او رفت و با او خلوت کرد»، ولی «خِلاَمَعه» و «خِلاَبه» مجرد خلوت کردن است<sup>۱</sup> و در آن معنای رفتن و ماندن آن لحاظ نمی‌شود. در عین حال بر ترجمه های یاد شده و نظایر آن ایرادی نیست؛ چون برخی از اهل لغت هر سه استعمال را به یک معنا شمرده‌اند.<sup>۲</sup>

### آیه ۱۵: اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.

گرمارودی: خداوند است که آنها را به ریشخند می‌گیرد و آنان را در سرکشی شان در حالی که سرگشته‌اند فرومی‌گذارد.

استادولی: خدا هم آنان [را به پستی در دنیا و عذاب در آخرت] ریشخند خواهد کرد و آنان را کوردل و سرگردان در سرکشی شان یاری می‌دهد.

### بررسی

۱. در جمله «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»، مسندُ الیه (اللَّهُ) بر مسندش (يَسْتَهْزِئُ) مقدم شده است که حاکی از حصر است و گاه برای تأکید حکم مقدم می‌شود. آقای گرمارودی به این نکته توجه می‌کند و ترجمه را به گونه‌ای می‌نگارد که حاکی از حصر باشد (خداوند است که آنها را به ریشخند می‌گیرد). ترجمه آقای استادولی به هیچ یک از دو نکته مزبور اشاره‌ای ندارد.

۲. آقای استادولی استهزای خدا را به «پستی در دنیا و عذاب در آخرت» تفسیر می‌کند، در حالی که نفس عذاب کردن و کیفر دادن مساوی ریشخند کردن نیست. آیا اگر کسی مرتکب خلافی شد و او را کیفر دادند، او را استهزا کرده‌اند؟

۳. آقای گرمارودی «يَمُدُّ» را به «فرومی‌گذارد» و به تعبیر دیگر «رها می‌کند» معنا می‌کند و آقای استادولی آن را به «یاری می‌دهد» برمی‌گرداند. هر دو ترجمه از پشتوانه لغوی برخوردار است؛ جز اینکه بسیاری از اهل لغت «فروگذاردن و رها کردن» را در معنای «مَدَّ» یاد نمی‌کنند.

۴. آقای گرمارودی ترجمه «يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» را به گونه‌ای می‌نگارد که مفاد «يَعْمَهُونَ» به استهزاکنندگان نسبت داده می‌شود که دقیق است، ولی از ترجمه آقای استادولی چنین برمی‌آید که مفاد «يَعْمَهُونَ» به خدا نسبت داده شده است، نه به استهزاکنندگان: «خداوند... آنان را کوردل و سرگردان در سرکشی شان یاری می‌دهد». این ترجمه دست‌کم ابهام دارد و معلوم نمی‌شود که

۱. رک به: مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۹۷.

۲. رک به: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۳۸.

«يَعْمَهُونَ» به خدا اسناد داده شده است یا به استهزاکنندگان، در حالی که بی شک اسناد «يَعْمَهُونَ» به استهزاکنندگان است.

آیه ۱۶: **أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.**

**گرمارودی:** آنان همان کسانی اند که گمراهی را به (بهای) رهنمود خریدند و سودایشان سودی نکرد و رهیافته نبودند.

**استادولی:** آنان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند، اما نه تجارتشان سود داد و نه هدایت پذیر بودند.

#### بررسی

۱. «هُدَىٰ» در معنای هدایت کردن و راه نمودن (معنای متعدی) به کار می رود، چنان که در معنای هدایت شدن (معنای لازم) نیز به کار می رود. ابن منظور می آورد: «يُقَالُ: هَدَيْتُهُ فَهَدَيْتُ أَيِ اهْتَدَيْتُ»<sup>۳</sup> و بی شک «هُدَىٰ» در «اسْتَرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهُدَىٰ» در معنای لازم، یعنی هدایت شدن و پذیرش هدایت به کار رفته است، چنان که «صَلَاةٌ» به معنای گمراه شدن است، نه گمراه کردن. بنابراین برگردان آن به «رهنمود» که معنای متعدی دارد و در ترجمه آقای گرمارودی آمده است وجیه نمی نماید.

۲. «فَاء» در «فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ» گویای نتیجه است، یعنی نتیجه معاوضه هدایت با ضلالت معاوضه ای بی سود است، ولی در ترجمه آقای گرمارودی به جای «فاء»، «واو» و در ترجمه آقای استادولی به جای آن «اما» آمده است که هیچ کدام گویای نتیجه نیست.

۳. جمله «مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» در دو ترجمه مزبور متفاوت معنا شده است. آقای گرمارودی آن را «رهیافته نبودند» و آقای استادولی «هدایت پذیر نبودند» معنا می کند. ترجمه استادولی دلالت می کند بر اینکه آنان نه تنها هدایت نیافته بودند که استعداد هدایت یافتن را نیز نداشتند، در حالی که کلمه «مُهْتَدِينَ» از بود و نبود استعداد و قابلیت حکایتی ندارد و از آیه قرینه ای برای معنا بر نمی آید. شاهدش این است که آقای استادولی در موارد مشابه سخنی از استعداد نمی آورد. ایشان در ترجمه: «قَدْ صَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (انعام: ۱۴۰) که شباهتی تام با آیه مورد بحث دارد می نویسد: «بی شک گمراه شدند و رهیافته نبودند» و در ترجمه: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (یونس: ۴۵) می نویسد: «کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند، راستی که زیان کردند و رهیافته نبودند».

آیه ۱۷: **مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ.**

**گرمارودی:** داستان اینان چون داستان کسانی است که آتشی برافروزند و همین که دوروبرشان روشن شد، خداوند روشنائی شان را ببرد و آنان را در تاریکی ها که چیزی نمی بینند رها کند.

**استادولی:** داستان آنها داستان کسی است که آتشی افروزد [تا در بیابان تاریک راه یابد]، اما همین که آتش اطراف او را روشن سازد، [خداوند بادی فرستد و آتش او را خاموش کند. منافقان نیز تظاهر به اسلام می کنند، اما همین که بخواهند از مزایای آن بهره برند و با استفاده از نور اسلام به راه خود ادامه دهند] خداوند نورشان را ببرد و آنان را در میان تاریکی ها که هیچ نمی بینند وانهد.

**بررسی:** میان ترجمه های مزبور سه تفاوت اساسی دیده می شود. ۱. «الَّذِي» در ترجمه آقای گرمارودی جمع معنا شده است که گویی «الَّذِينَ» است. ۲. «أَضَاءَت» فعل لازم و فاعل آن «ما حَوْلَهُ» دانسته شده است. ۳. ضمیرهای «بِنُورِهِمْ»، «تَرَكَّهُمْ» و «لَا يُبْصِرُونَ» به «الَّذِي» برگردانده شده است، ولی آقای استادولی «الَّذِي» را مفرد معنا می کند و «أَضَاءَت» را فعلی متعدی می داند که فاعل آن ضمیر مستتر است که به «نَارًا» برمی گردد و «ما حَوْلَهُ» مفعول به آن است و ضمیرهای «بِنُورِهِمْ»، «تَرَكَّهُمْ» و «لَا يُبْصِرُونَ» را به منافقان برمی گرداند.

پایه های ترجمه آقای گرمارودی لرزان است و موجه نمی نماید؛ زیرا «الَّذِي» را جمع شمردن و آن را «الَّذِينَ» معنای جمع بر خلاف ظاهر است. شاید ایشان به دو دلیل به سراغ این خلاف ظاهر رفته باشد: ۱. در آیه ضمیر منافقان (مَثَلُهُمْ) جمع است و تشبیه جمع به مفرد را خوش نمی دارد. ۲. ضمیرهای جمع در «بِنُورِهِمْ»، «تَرَكَّهُمْ» و «لَا يُبْصِرُونَ» به «الَّذِي» برگشته است و این اقتضا می کند که «الَّذِي» در معنای جمع به کار رفته باشد؛ مانند: «خُضْتُ كَالَّذِي خَاضُوا: (در یاوه گویی) فرورفتید چنان که آنان فرورفتند». (توبه: ۶۹) هر دو دلیل مخدوش است. دلیل اول مخدوش است؛ زیرا هیچ مانعی نیست که یک جماعت به یک فرد تشبیه شوند؛ مانند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا: و مانند آن زن نباشید که بافته اش را پس از آنکه محکم می کرد، از هم می گسست و رشته رشته می کرد». (نحل: ۹۲)

دلیل دوم نیز مخدوش است؛ چون ضمیرهای جمع در «بِنُورِهِمْ»، «تَرَكَّهُمْ» و «لَا يُبْصِرُونَ» مانند ضمیر «مَثَلُهُمْ» به منافقان<sup>۴</sup> برمی گردد و ضرورتی ندارد که به «الَّذِي» برگردانده شود، بلکه از نظر معنا هم ناموجه است؛ چون معنایش این می شود که شخصی یا اشخاصی برای اینکه راه خود را بیابند، آتشی برمی افروزند. اینان چه خطایی کرده اند یا چه گناهی مرتکب شده اند که قرآن بفرماید: چون آتش

۴. بازگشت ضمیر «مَثَلُهُمْ» به منافقان برحسب نظر مشهور است، ولی به نظر نگارنده مراد از آن یهودیان و مانند آنهاست.

اطرافشان را روشن کرد، خدا نورشان را از میان برد و آنان را در تاریکی‌هایی که هیچ نمی‌دیدند رها کرد. این نوع تعبیرها برای کسانی به کار می‌رود که خلافی از آنان سرزده باشد. آیه سوره توبه «خُضُّمُ كَالَّذِي خَاضُوا» نیز شاهد روشنی نیست بر اینکه «الَّذِي» می‌تواند معنای جمع داشته باشد و ضمیر جمع به آن برگردد؛ زیرا در وجه ادبی این آیه و جوهی یادشده است؛ از جمله اینکه ضمیر «خاضوا» به «الَّذِي» بر نمی‌گردد، بلکه به «الَّذِينَ» در صدر آیه (الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ) بر می‌گردد و «الَّذِي» صفت برای مصدری محذوف است، یعنی «كالخوض الذي خاضوه». آلوسی می‌نویسد: «این وجه راجح است؛ چون در برخلاف دیگر وجوه، تکلفی ندارد».<sup>۵</sup>

آقای گرمارودی «أضاءت» را فعلی لازم و فاعل آن را «ما حوله» می‌داند. فعل «أضاءت» و دیگر مشتقات آن متعدی و لازم به کار می‌روند. بنابراین از نظر لغوی مانعی ندارد که «أضاءت» روشن شد معنا شود،<sup>۶</sup> ولی مؤنث آوردن «أضاءت» تعیین می‌کند که اینجا در معنای متعدی به کار رفته است؛ زیرا اگر متعدی فرض شود و ضمیر مستتر «هی» در آن به «نازاً» برگردد و «ما حوله» مفعول به دانسته شود، هیچ مشکل ادبی و بلاغی و معنایی ندارد، اما اگر لازم شمرده شود، باید «ما حوله» فاعل باشد. در این صورت مؤنث آوردن «أضاءت» توجیه روشنی ندارد.

از آنچه گذشت معلوم شد که ترجمه آقای استادولی از جهات یادشده دقیق و متین است و هیچ خلاف ظاهری در آن دیده نمی‌شود. همچنین نشان می‌دهد که به وجه بلاغی آیه توجه شده است و آن، کاربرد نوعی از فن احتباك در آیه است. توضیح: در تشبیه یادشده بخشی از مثل و بخشی از ممثل ذکر شده و از هر یک بخشی به اتکای دیگری در کلام نیامده است. مترجم گرامی به این نکته بلاغی توجه نشان می‌دهد و در گروه بخش‌های محذوف از مثل و ممثل را بیان می‌کند و ترجمه‌ای روشن و دقیق از آیه عرضه می‌دارد.

در عین حال این ترجمه نیز خالی از مسامحات نیست:

۱. فرض کردن مثال در اینکه روشن‌کننده آتش در بیابان آتش افروزد، نه از آیه بر می‌آید و نه ضرورتی آن را اقتضا می‌کند. چه بسا در خیابان یا در جنگل یا در میان رشته‌کوه‌ها باشد. بنابراین افزوده «تا در بیابان» وجهی ندارد.

۲. در تقدیر این ترجمه آمده است: «خداوند بادی فرستد و آتش او را خاموش کند». خاموش شدن آتش می‌تواند عوامل بسیاری داشته باشد. دلیل ندارد که باد را علت خاموشی دانست. چه بسا باران آن را خاموش کند یا مواد آن پایان یابد. نیز ضرورتی ندارد که خاموش کردن آتش به خدا نسبت داده شود تا با

۵. رک به: روح المعانی، ج ۵، ص ۳۲۴.

۶. فیومی می‌نویسد: «يَكُونُ أَضَاءً لَزِمًا وَمُتَعَدِيًا يُقَالُ أَضَاءَ النَّيُّ وَأَضَاءَهُ غَيْبُهُ». (المصباح المنير، ج ۲، ص ۳۶۶)

این مشکل مواجه شویم که این کس که برای روشنایی اطرافش آتش روشن می کند، خدا با فرستادن باد آن را خاموش کند و در تاریکی رهایش کند. می توان نوشت بادی بوزد یا بارانی بیاید و آتشش را خاموش کند و او را در تاریکی فروبرد.

۳. در ترجمه آمده است: «همین که منافقان بخواهند از مزایای اسلام بهره برند، خداوند نورشان را ببرد». این معنا با واقعیت مطابقت ندارد؛ زیرا منافقان در تظاهر به اسلام از مزایای آن بهره می برند؛ یعنی در جامعه اسلامی مانند سایر مؤمنان با آنها برخورد می شود.

پیشنهاد نگارنده در ترجمه آیه: حکایت مدعیان دروغین ایمان به خدا و آخرت چون حکایت کسی است که آتشی برافروخت. آن گاه که آتش پیرامون او را روشن کرد، بر اثر عاملی (باد یا باران یا ...) آتشش خاموش شد و در تاریکی فرورفت. مدعیان ایمان نیز در پرتو ادعای ایمانشان چند صباحی زندگی می کنند، ولی خدا این نور را از آنان می گیرد و آنان را در تاریکی هایی که هیچ نمی بینند رها می کند.

آیه ۱۸: **صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ.**

گرمارودی: کزند، لال اند، نابینايند. پس (به سوی حق) باز نمی گردند.

استادولی: آنان [درباره حق] کرو لال و کورند. از این رو [از گمراهی خود] باز نمی گردند.

بررسی: «لا يَرْجِعُونَ» متعلق می خواهد که در کلام نیامده است؛ یعنی می طلبد که بیان شود آن کران و لالان و نابینایان از چه چیزی بر نمی گردند. آیات قبل راهنمای متعلق محذوف از «لا يَرْجِعُونَ» است. آقای گرمارودی این افزوده «به سوی حق» را به عنوان متعلق محذوف از «لا يَرْجِعُونَ» در ترجمه آورده است و آقای استادولی «از گمراهی خود» را متعلق محذوف می داند. آنچه در ترجمه آقای استادولی آمده، به حقیقت نزدیک تر است؛ زیرا در آیات پیشین سخن از حق و باطل به میان نیامده است، ولی در آیه ۱۶ به عنوان خلاصه مباحث پیشین به گمراهی و هدایت تصریح شده است.

در ترجمه آقای استادولی افزوده دیگری هم دیده می شود و آن عبارت «درباره حق» است. گویی این افزوده برای دفع این شبهه است که کافران یا منافقان حقیقتاً کرو لال و نابینا نیستند، اما مردمی هستند حق ناشنا که چشم خود را از دیدن حقایق دین می بندند و اگر حقیقتی را دریافت کنند، از گفتن آن ابا دارند و لال می شوند.

باید دانست که «حق» دامنه ای گسترده دارد که علاوه بر معارف دینی و الهی حقایق دیگر را نیز شامل می شود؛ مانند این حقیقت که زمین به دور خورشید می گردد و خورشید به مراتب از زمین بزرگ تر است و ... بی گمان انسان ها درباره پذیرفتن یا نپذیرفتن این نوع حق ها یکسان اند و خاص کافران، منافقان و مؤمنان نیست. در نتیجه بهتر آن بود که به جای «حق»، حقایق و معارف دینی یا رهنمودها



و هدایت های الهی می آمد؛ به ویژه که در آیات پیشین سخن از حق و باطل نبود، بلکه سخن درباره ایمان، کفر، ضلالت و هدایت بود.

آیه ۱۹: **أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ.**

گرمارودی: یا چون (گرفتاران اند، زیر) رگبار بارانی از آسمان که در آن، تاریکی ها و تندر و برقی است، از (نهیب) آذرخش ها، به پرهیز از مرگ، سرانگشتان در گوش ها می نهند. و خداوند، فراگیر کافران است ..

استادولی: یا چون [داستان گرفتاران در] باران سیل آسایی است از آسمان همراه تاریکی ها و رعد و برق که از بیم آتش های آسمانی برای فرار از مرگ، انگشتان خود را در گوش نهند. و خدا بر کافران احاطه دارد ..

#### بررسی

۱. هردو ترجمه برای باورند که منافقان به صیب (رگبار) تشبیه نشده اند و کلام تقدیری دارد. ترجمه نخست با افزودن «گرفتاران اند زیر» و ترجمه دوم با افزودن «داستان گرفتاران در» تقدیر آیه را بیان کرده اند. اصل این تقدیر صحیح است و «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ» قرینه آن است. از ترجمه های مذکور برمی آید که «كَصَيْبٍ» را خبر برای مبتدایی محذوف گرفته اند؛ یعنی «أَوْ هُمْ كَصَيْبٍ: داستان اینان، چون داستان کسانی است» و این جمله را بر «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ» در آیه قبل عطف گرفته اند. بنابراین کلمه داستان را که معادل «مَثَل» است، در ترجمه نیاورده اند؛ یعنی نوشته اند: «داستان آنان چون ...»، ولی ترجمه دوم برای «صَيْبٍ» مضافی را مقدر شمرده است؛ یعنی جمله به این صورت است: «أَوْ هُمْ كَمَثَلِ صَيْبٍ ...». هردو ترجمه از پشتوانه ادبی و تأیید مفسران و معربین قرآن برخوردار است. پس ایرادی بر آنها نیست، جز اینکه بهتر آن است «كَصَيْبٍ» عطف به «كَمَثَلِ» شمرده شود و آیه چنین معنا شود: «مَثَلُهُمْ كَصَيْبٍ» تا با آیه قبل همسوس شود.

۲. کلمات «ظُلُمَاتٌ»، «رَعْدٌ» و «بَرْقٌ» نکره اند. در ترجمه نخست به این ویژگی توجه شده، ولی ترجمه دوم نکره بودن آنها را لحاظ نکرده است.

۳. در ترجمه آقای گرمارودی «أَصَابِعَهُمْ» به «سرانگشتان» ترجمه شده است؛ یعنی مضافی برای آن مقدر دانسته است، به این صورت: «رُؤُوسِ أَصَابِعَهُمْ». در حالی که با وجود صحت آن، ضرورتی به بیان این تقدیر نیست؛ زیرا همگان آن گاه که گفته شود: «انگشتت را در گوشش کرد»، می فهمند که مراد سرانگشت است، نه همه انگشت. وانگهی گویی آوردن «انگشتان» و نه «سرانگشتان» به شدت

صاعقه ها و شدت ترس اشاره دارد؛ یعنی چنان صاعقه ها شدید است که گرفتاران برای در امان ماندن می خواهند تمام انگشتانشان را در گوش هایشان فروبرند. بنابراین ترجمه «أَصَابِعُهُمْ» به «سرانگشتان» این نکته بلاغی را از میان می برد. علاوه بر این طبق رویه مترجم که هر آنچه معادلی در آیه ندارد و آوردن آن را لازم یا محسن می داند در پراتنز می آورد، «سر» در «سرانگشتان» باید در پراتنز می آمد.

۴. در عبارت «أَصَابِعُهُمْ فِي آذَانِهِمْ» دو ضمیر هست. آقای گرمارودی هیچ کدام را در ترجمه منعکس نکرده است: «سرانگشتان در گوش ها می نهند» و آقای استادولی ضمیر دوم را در ترجمه نیاورده است: «انگشتان خود را در گوش نهند».

۵. ترجمه نخست «آذان» را طبق آیه جمع معنا می کند و ترجمه دوم آن را مفرد معنا می کند. طبعاً اولویت با ترجمه اول است، به ویژه که هرانسانی دو گوش دارد.

آیه ۲۰: يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

گرمارودی: نزدیک است آن برق، بینایی هایشان را برباید. هرگاه برای آنان روشن شود، در آن (روشنایی) راه می افتند و چون بر آنها تاریک گردد، وامی مانند و اگر خداوند می خواست، شنوایی و بینایی هایشان را از میان می برد. بی گمان خداوند بر هر کاری تواناست.

استادولی: به طوری که نزدیک است آن برق [خیره کننده، نور] دیدگانشان را برباید. هرگاه برای آنها بدرخشد، [چند گامی] در پرتو آن راه روند و چون [خاموش شود و] بر آنان تاریکی افکند، [حیرت زده] بایستند و اگر خدا خواهد [به بانگ رعد و تابش برق، قدرت] گوش و چشم آنها را تواند برد که خدا بر همه چیز تواناست.

بررسی: ترجمه نخست روان و رساست و از توضیحات اضافی پیراسته است. تنها ایرادی که دارد ترجمه «سمع» (شنوایی) به صورت مفرد و ترجمه «أَبْصَار» به صورت جمع (بینایی هایشان) است، در حالی که «سمع» به گفته اهل لغت مشترک میان جمع و مفرد است. زُبیری می نویسد:

يَكُونُ السَّمْعُ لِلوَاحِدِ وَالْجَمْعِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ». (بقره: ۷)

تعیین جمع یا مفرد بودن آن همچون دیگر الفاظ مشترک بر عهده قرینه است. در اینجا «سمع» چون قرین «أَبْصَار» آمده معنای جمع دارد.

ترجمه دوم ایرادهایی دارد:

۱. افزوده های متعددی در آن است که آوردن آنها نه ضرورتی دارد و نه حسنی؛ زیرا ترجمه را گویاتر و

زیباتر نمی‌کند و مشکلی را نیز نمی‌زداید: «خیره‌کننده» در وصف «برق» (برق خیره‌کننده)، «نور» برای دیدگان (نور دیدگان‌شان)؛ با اینکه دیدگان نوری ندارند و «بصر» به نیروی بینایی نیز گفته می‌شود. راغب می‌نویسد:

الْبَصْرُ يُقَالُ لِلْجَارِحَةِ النَّاطِرَةِ... وَلِلْقَوَّةِ الَّتِي فِيهَا: بَصْرَبَهُ عَضْوَى كَمَا مِى بَيْنَدُ وَنِيزَبَهُ نِیْرُوبِی كَمَا دَرَأَنُ اسْتُ كُفْتَه مِى شُود.

بنابراین می‌توان به جای دیدگان نوشت: «بینایی‌ها» تا لازم نباشد برای بیان این معنا کلمه نور در گروه آورده شود. «چند گامی» و «حیرت‌زده» نیز از افزوده‌های بی‌ثمر است.

۲. «شاء» و «ذَهَبَ» فعل‌های ماضی‌اند. معلوم نیست که از چه رو مضارع معنا شده‌اند با اینکه آنها فعل و جواب «لَو» هستند و «لَو» شرط ماضی است. علاوه بر این «ذَهَبَ» در ترجمه آقای استادولی به «تواند برد» معنا شده است، با اینکه ظاهراً این است که به معنای «برد» است، نه توان بردن؛ یعنی دلیلی اقتضا نمی‌کند فعل «ذَهَبَ» در قدرت بر فعل به کار رفته باشد.

آیه ۲۱: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

گرمارودی: ای مردم، پروردگارتان را پرستید که شما و پیشینیانتان را آفرید، باشد که پرهیزگاری ورزید.

استادولی: ای مردم، پروردگارتان را همان که شما و کسان پیش از شما را آفرید پرستید. باشد که پروا پیشه شوید.

#### بررسی

۱. در ترجمه نخست «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» به «پیشینیانتان» برگردان شده است که خالی از مسامحه نیست؛ زیرا در «پیشینیانتان» انتساب مخاطبان را با گذشتگان حکایت می‌کند، یعنی پیشینیانی که از آن شما بودند، مانند پدران و اجداد، در حالی که عبارت «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» حامل این معنا نیست؛ یعنی حاکی از انتساب مخاطبان و گذشتگان نیست.

۲. تعلق «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» به «اعْبُدُوا» اگر متعین نباشد، بی‌گمان راجح است؛ یعنی پرستش خدا زمینه‌ساز تقوای پیشگی است. ترجمه آقای استادولی رسای به این معناست، ولی ترجمه آقای گرمارودی می‌نماید که «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» را متعلق به «خَلَقَكُمْ» دانسته است که اگر نادرست نباشد مرجوح است.

آیه ۲۲: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ

### الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

**گرمارودی:** آنکه زمین را برای شما بستر و آسمان را سرپناهی ساخت و از آسمان، آبی فرو فرستاد که با آن از میوه‌ها برای شما روزی ای برآورد. پس برای خداوند، دانسته همتایانی نیاورید.

**استادولی:** همان خدایی که برای شما زمین را بستری گسترده و آسمان را سقفی افراشته ساخت و از آسمان آبی فروبارید که به سبب آن پاره‌ای از میوه‌ها را برای روزی شما برآورد. پس برای خداوند هیچ همتایی [از بت‌ها و فرشتگان و دیگر چیزها] قرار ندهید؛ حال آنکه می‌دانید [که خدا را همتایی نیست].

#### بررسی

۱. آقای گرمارودی «بِنَاء» را سرپناه معنا می‌کند، در حالی که «بِنَاء» به هر سازه‌ای گفته می‌شود؛ چه سرپناه باشد و چه نباشد. ایشان در پاورقی می‌نویسد: «در اصل: بِنَاء (ساختمانی)» و شگفت آن است که با وجود اذعان به معنای دقیق کلمه، چرا معنایی را عرضه می‌کند که از لفظ آیه برنمی‌آید.

آقای استادولی نیز «السَّمَاءِ بِنَاءً» را به «سقفی افراشته» ترجمه می‌کند، در حالی که «بِنَاء» به معنای «سقف» نیست. البته سقف یکی از مصادیق بِنَاء است، چنان‌که دیوار نیز از مصادیق آن است. قید افراشته نیز از کلمه «بِنَاء» برنمی‌آید. گویی مترجمان گرامی به آیه ۵ سوره طور (وَالسَّكْفِ الْمَرْفُوعِ) و آیه ۳۲ سوره انبیاء (وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهًُا) نظر داشته‌اند که «بِنَاء» را در آیه مورد بحث به «سرپناه» و «سقف برافراشته» معنا کرده‌اند. روشن است که این ترجمه به شمار نمی‌آید، بلکه تفسیر تلقی می‌شود و اشکالات دیگری را موجب می‌شود. از باب مثال باید در ترجمه «جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا» نوشت: «زمین را بستری سرسبز و خرم قرار داد»؛ چراکه در آیه‌ای دیگر آمده است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً (حج: ۶۳): آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فروفرستاد. آن‌گاه زمین به وسیله آن سبز و خرم می‌شود؟

۲. آقای گرمارودی «رِزْقًا» را مفعول به «أَخْرَجَ» و آقای استادولی آن را مفعول له شمرده‌اند. هر دو وجه اعرابی مورد تأیید اهل ادب است، ولی بر فرض دوم باید «رِزْقًا» مصدری معنا شود، نه اسمی؛ زیرا مفعول له باید مصدر باشد. بنابراین ترجمه آقای استادولی که آن را اسمی معنا می‌کند، خالی از مسامحه نیست.

۳. جمله «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» به منظور تقید حکم (فَلَا تَجْعَلُوا) ایراد نشده است، بلکه جمله بیانگر تعلیل حکم (فَلَا تَجْعَلُوا) است و مفادش این است: «چون شما می‌دانید یا چون شما اهل دانش هستید،

نباید برای خدا همتایانی مفروض دارید. پس ترجمه آقای گرمارودی از این بخش (پس برای خداوند، دانسته همتایانی نیاورید) قرین صواب نیست و ترجمه آقای استادولی (پس برای خداوند، هیچ همتایی... قرار ندهید حال آنکه می دانید [که خدا را همتایی نیست]) متین و دقیق به شمار می آید.

آیه ۲۳: **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.**

گرمارودی: و اگر در آنچه بر بنده خود فرو فرستاده ایم تردیدی دارید، چنان که راست می گوئید، سوره ای همگون آن بیاورید و (در این کار) گواهان خود را (نیز) در برابر خداوند فراخوانید.

استادولی: و اگر درباره آنچه بر بنده خود [محمد (ص)] فرو فرستاده ایم شک دارید، سوره ای مانند آن بیاورید و [در این راه یاوران و] گواهان خود را جز خدا فراخوانید. اگر راست گوئید.

#### بررسی

۱. در هر دو ترجمه «فی ریب» به «تردید دارید» و «شک دارید» معنا شده است که ناصواب نیست، جز اینکه مفاد «فی» را منعکس نمی کند. بنابراین به نظر می رسد تعبیر آقای فولادوند مناسب تر است: «اگر به شک اندرید». آقای استادولی نیز در آیه ۵ سوره حج به این نکته توجه نشان می دهد و در ترجمه «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ» می نویسد: «اگر از زنده شدن پس از مرگ در شک و تردیدی به سر می برید».

۲. آقای استادولی «شهداء» را علاوه بر گواهان به معنای یاوران نیز می داند. «شهداء» به معنای گواهان معنایی است که در لغت به آن تصریح شده است، ولی به معنای یاوران مستند در خوری ندارد و اگر برخی از مفسران این معنا را یاد کرده اند، به اجتهاد خودشان بوده است یا آن را از معانی مجازی شهداء شمرده اند.<sup>۸</sup> همچنین معنای مذکور با «مِن دُونِ اللَّهِ» سازگار نمی شود؛ چون معنا ندارد که قرآن بفرماید: «برای آوردن همانند قرآن از همگان کمک بگیرید، اما از خداوند یاری نخواهید»؛ زیرا مخالفان را رسد که بگویند: چرا از خدا کمک نخواهیم؟ مگر می ترسید که خدا ما را یاری کند و نادرستی ادعای محمد آشکار شود؟

۲. آقای گرمارودی «مِن دُونِ» را «در برابر» معنا می کند، در حالی که اهل لغت این معنا را برای «مِن دُونِ» (تا آنجا که نگارنده تفحص کرده است) یاد نکرده اند. دست کم این معنا، معنای معروف و شناخته شده ای برای «مِن دُونِ» نیست. در نتیجه می توان گفت برگردان جمله به: «گواهان خود را در برابر خدا فراخوانید» مستند لغوی ندارد. علاوه بر این مخالفان را رسد که بگویند: چرا در برابر خدا؟!

کار ما در برابر خدا نیست، بلکه برای اثبات نادرستی ادعای محمد است، نه نفی خدایی خداوند.

آیه ۲۴: فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَٰن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

گرما رودی: و اگر چنین نکردید. که هرگز نمی‌توانید کرد. پس از آتشی پروا کنید که هیزم آن آدمیان و سنگ‌هاست. برای کافران آماده شده است.

استادولی: اما اگر چنین نکردید و هرگز نتوانید کرد، پس پروا کنید از آتشی که هیمه آن [پاره‌ای از] مردمان و سنگ‌ها [ی تراشیده به صورت بت‌ها] که برای کافران آماده گردیده است.

### بررسی

۱. هر دو ترجمه «لَنْ تَفْعَلُوا» را به قدرت نداشتن بر انجام کار معنا می‌کنند. این معنا یکی از موارد استعمال فعل است؛ یعنی افعال غالباً در معنای تحقق مضمونشان به کار می‌روند و گاه در معنای قدرت بر مضمون استعمال می‌شوند. ساختار کلام در اینجا می‌نمایاند که مراد قدرت بر کار است. بنابراین ترجمه‌های مذکور و بسیاری از ترجمه‌ها «لَنْ تَفْعَلُوا» را به «نمی‌توانید انجام دهید» معنا می‌کنند که بر آنها ایرادی نیست.

۲. ترجمه آقای استادولی دو افزوده دارد:

الف) «پاره‌ای از» در جمله «هیمه آن [پاره‌ای از] مردمان». گویی ایشان «الناس» را همه مردم معنا می‌کند و از آن رو که همگان به دوزخ نمی‌روند، ناگزیر شده است که پاره‌ای را به ترجمه بیفزاید، در حالی که «ال» در «الناس» تعریف ماهیت است، نه حاکی از «کل».

ب) تفسیر «الحجارة» به بت‌های تراشیده شده از سنگ‌ها در جمله «سنگ‌ها [ی تراشیده به صورت بت‌ها]». به نظر می‌رسد این توضیح ضرورت ذکر ندارد و چه بسا این توهم را برای خواننده نیز به وجود آورد که بت‌های ساخته شده از چوب و فلز و دیگر چیزها را شامل نمی‌شود. ضمن اینکه دلیلی ندارد «الحجارة» را به این نوع سنگ‌ها تفسیر کرد، بلکه اینها می‌تواند مصداقی از «الحجارة» باشند.